۱۳۲

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

از مشایخی که به تهران نزدیک‌تر بودند، مرحوم آقای فانی سمنانی بود، با فانی اصفهانی اشتباه نکنید. فانی سمنانی (ظفرعلی) از علماء و مجتهدین به‌نام بود که بعضی از مشایخ و حتّی بعضی اساتید تهران تا ایشان می‌آمدند تهران، حضرت صالح‌علیشاه هم بودند، می‌آمدند دیدن حضرت صالح‌علیشاه. اشخاص خارج، غیر فقیر ایشان را می‌دیدند و جذب می‌شدند. آقای فانی سمنانی در یک سفر رفتند بیدخت، آخرین سفر. بعد در موقع برگشتن به مشهد هم زیارت رفتند. در آنجا خانم خسروپناه از فقرا بود که ماما بود. خیلی مهربان و خیلی درویش راه‌رفته‌ای بود. ایشان می‌گویند که چرا خانم خسروپناه نیامده؟ می‌گویند: او مریض است، فلج است، در خانه نشسته است، نمی‌تواند حرکت کند. ایشان بلند می‌شود می‌روند منزل همین خانم خسروپناه. خانم خسروپناه تا ایشان را می‌بیند ناراحت بلند می‌شود و یک حرکتی می‌کند و مثل اینکه فلجش خوب می‌شود. راه می‌افتد می‌آید جلو و دستشان را می‌بوسد. آقای فانی به او می‌گویند: چرا نیامدی؟ می‌گوید: آقا! من نمی‌توانم بیایم. می‌گویند: نخیر، می‌توانی بیایی. چرا کوتاهی کردی؟ باید می‌آمدی دیدنِ من. با همین حرف، ایشان خوب می‌شوند و خانم خسروپناه که فلج بود، بعد از آن خوب می‌شود. البتّه بعضی‌ها این خبر را به حضرت صالح‌علیشاه گفته بودند. ایشان در نامه‌ای که نوشتند، (نامه‌اش را در *یادنامه‌ی صالح* نوشتند) فرمودند: من که به شما گفته بودم نباید چنین کاری بکنید، چرا کردید؟ بیخود! آقای فانی در مجلس که این نامه را خواندند، بلند گفتند که بله، من را با این نامه مرخص کردند، من رفتم، خداحافظِ شما و خداحافظی می‌کنند از همه‌ی فقرا و عین نامه را هم برایشان می‌خوانند. از فقرا چون بعضی‌ها مثل اینکه اجازه داشتند به‌ندرت چنین کارهایی بکنند.

مرحوم حاج شیخ عبدالله حایری، پدرشان از مجتهدین مشهور در نجف بوده. یکی از مجتهدینِ به‌نام و همچنین خوش‌نام. حضرت سلطان‌علیشاه که سفر مکّه مشرّف شدند حج، برگشتند نجف و رفتند پیش آقای زین‌العابدین، (حاج‌زین‌العابدین حایری به ایشان می‌گفتند). رفتند آنجا و او هم البتّه خیلی ادب و احترام کرده. چهار تا بچّه داشتند، آن سه تا فرزندِ دیگر در مجلس بودند، خدمت می‌کردند. معرفی می‌کند که بچّه‌های من هستند. بعد آقای سلطان‌علیشاه به این بچّه‌ها می‌گویند: شما چهار نفر بودید، آن یکی دیگرتان کجاست؟ اینها می‌گویند درس می‌خواند و مشغول است، نیامده. همانوقت این خبر را به آقای حاج شیخ عبدالله در اتاق درس‌شان می‌دهند که

این آقایی که آمده دیدن، اسم تو را برده و خوب است بروی. آقای حاج شیخ عبدالله بلند می‌شود می‌آید در آن مجلس عمومی، پایشان می‌نشیند. بعد که بلند می‌شوند بیایند، آقای حاج شیخ عبدالله دنبال ایشان می‌آیند. درویش می‌شود و به فاصله‌ی کوتاهی اجازه‌ی شیخی می‌گیرد. از مشایخ چنین کسانی بودند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۱۴)

*****

و امّا مسأله‌ی دیگر خیلی‌ها می‌خواهند مهاجرت کنند از مملکت یا از ولایت خودشان. البتّه تا حالا همیشه معکوس بوده یعنی ایران طوری بوده آنچه که من به یاد دارم که همه می‌خواستند مهاجرت کنند، به ایران بیایند. به‌هرجهت این را از من می‌پرسند. اوّلاً مسأله این است که من اطلاعات زیادی ندارم، اطلاعات‌تان را از کسانی که بیشتر مطّلع هستند، کشورهای خارجی را می‌شناسند، بپرسید و بعد هم مشورت با درآمد خودتان بکنید. اوّل کاری که باید فکر کرد، فکر معاش است. این است که معاش‌تان در آنجا چطوری تأمین می‌شود؟ مطمئن باشید که تأمین می‌شود. می‌گویید: همانجا این کار را می‌کنم بله، بیکاری در همه جا هست. بعد از این امرار معاش کردن، زن و مرد شریکند یعنی اگر هر دو نان و ماست می‌خورند، هر دو می‌خورند. مسأله‌ی بعدی بچّه‌هاست و فرزندان چون آن وظیفه‌ای است برای پدر و مادر، وظیفه‌ای است که از خورد و خوراک مهمتر است. فکر سرنوشت بچّه‌ها و فرزندان. این فکر را هم بکنید بعد خودتان تصمیم بگیرید، خودتان باید تصمیم بگیرید. البتّه فرض بر این است که مرد و زن با هم به این نتیجه رسیدند. این است که زن جداگانه دیگر فکری ندارد بعد که انجام شد با مسئولیت مرد است. البتّه یک شعری من می‌خوانم که می‌گوید:

مرو به هند و برو با خدای خویش بساز
به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

مَثَل است که آسمان همین رنگ است. این است که من غالب اینها را پاسخ نمی‌دهم. «نمی‌دهم» برای اینکه چه بگویم؟ بگویم: ها، بگویم: نه؟! به من ربطی ندارد. دخالتِ در یک کاری، که بشرِ جدید از اطباء یاد گرفتند این است که برای هر کسی، هر شغلی، هر مقامی صلاحیت تعیین کردند. نه صلاحیت که بگوییم آدم ناصالحی است، نه! یعنی اختیاراتی. گفته‌اند که مثلاً وکیل در اختیار دارد، در حدودِ آن وکالت. من هم این اختیاری که در زندگیِ شخصی دستور بدهم، ندارم. مشورت می‌کنم و این توصیه را هم می‌کنم که مطابق دستوراتی که به شما داده شده، رفتار کنید ولی اینکه خودم بگویم: این کار را بکن، نه! این است که من اظهار نظر نمی‌کنم. وقتی اظهار نظر نمی‌کنم جواب هم نمی‌دهم، لزومی به جواب دادن نیست. این هم باز اگر بر شما هر وقت گران آمد، فکر کنید من همانجا ایستادم از شما همانوقت معذرت می‌خواهم، معذرتِ من را بپذیرید.

مشورتی هست و یک اجازه، همیشه قبل از مشورت، استخاره نباید کرد. باید مشورت کرد اگر باز هم حل نشد، آنوقت یا استخاره یا طریق دیگری. مشورت یعنی آدم نظرِ دیگران را هم بفهمد. اعتماد به اینکه خداوند به دیگران هم فکر و نظر داده و احیاناً بعضی نظرها شاید از نظری که خدا به من داده، بهتر باشد چون من مهم که نیستم کارِ من است، نظرِ راجع به آن کار را هم به من داده ولی ممکن است به دیگران هم نظر بهتر بدهد. این است که باید بشنوم. مشورت هم باید اوّل شنید و بعد تصمیم گرفت. به این معنی که توجّه کنید مثلاً در مشورت‌های انسانی، مشورت‌های دولتی، حکومت‌هایی که می‌گویند ما دموکراسی هستیم یعنی نظر مردم را اجرا می‌کنیم، همه‌ی مردم را که نمی‌شود شنید، از آنها نظر پرسید. یک عدّه‌ای وکلا این کار را می‌کنند، از طرف مردم وکیلند که این نظر را بدهند. در این مشورت هم اگر فرض کنید یک نفری نظر داده در مقاله‌ای که این کار خوب است، یکی دیگر هم همینطور بعد یکی نگاه می‌کند می‌گوید: اینها که به اندازه‌ی وکلای مجلس هست، پس دیگر مشورت نمی‌خواهد، نه! مشورت این است که دو تا نظر روبه‌روی هم بایستند، هر دو، نظرشان را بگویند، ببینند آن دیگری چه نقصی یا عیبی و یا چه حسنی دارد؟ بنابراین مشورت این است که باید تمام حرفِ طرف را شنید. حتّی مثل این شاید دشمنان به پیغمبر هم حرف‌های بسیار چرند و نابابی می‌زدند، پیغمبر هم گوش می‌داد. بعد فهمید که اینها که همه حرف‌هایی است که قبلاً گفتند و پیغمبر هم جوابش را داده، این است که دومرتبه اگر مطرح می‌شد، پیغمبر خودش تصمیم می‌گرفت. آیه‌ی قرآن به پیغمبر دستور داده که وقتی برخورد می‌کنی با همین کسانی که نظر تو را رد می‌کنند، اوّل شرح‌حال یک عدّه‌ای را می‌گوید که نظر پیغمبر را رد می‌کنند، بعد به پیغمبر دستور می‌دهد همین‌هایی که نظر تو را رد می‌کنند و قبول‌شان هم نداری، نظرشان را بشنو، با آنها مشورت کن، بگو: شما که می‌گویید این کار را بکنم، اگر نکنم چه ضرر دارد؟ آن هم بشنو. مشورتت که با آنها تمام شد، آنوقت فکر کن چه تصمیم بگیری؟ نه اینکه اوّل تصمیم بگیری و بعد با اینها حرف بزنی، اینکه مشورت نیست. حتّی به پیغمبرش این‌طور دستور می‌دهد، دیگر وای به حال ماهایی که این‌قدر خودمان را همیشه عقل کلّ می‌دانیم. به پیغمبر این‌طور دستوری داده. این در زمان پیغمبر.

بعد به پیغمبر می‌گوید: فکر کن! آنوقت پیغمبرِ من هستی یعنی فکرِ من می‌آید برای تو که راه صحیح پیدا کنی، فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ(سوره آل‌عمران، آیه ۱۵۹) وقتی بعد از این فکر کردن‌ها تصمیم گرفتی، آنوقت توکّل بر خدا کن و دیگر ابایی نداشته باش. خودت تصمیم صحیح بگیر، اینکه تکلیفِ پیغمبر است یعنی در واقع خداوند خودش تقبّل کرده که مستقیماً در هر مورد که مشورت کردی، من به دادت خواهم رسید، آن آخر نظر صحیح می‌دهد.

پیغمبر که همیشه زنده نبوده، یک مدّتی گذشت، البتّه مردم در اثر همین مدّت آشنا شدند به روش پیغمبر و اخلاق پیغمبر که از نظر دستورات الهی بود. بعد که مؤمنین آمدند خدا در سوره‌ی شوریٰ

می‌گوید: چون از صفات مؤمنین وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ (سوره شوری، آیه ۳۸) است، از خصوصیات مؤمنین این است که اگر کاری داشته باشند، با مشورت بین خودشان انجام می‌شود. فقط هیچکدام را، نه ملّت را، مردم را و نه پیغمبر را، معاف از مشورت ندانسته. مشورت را به هر دو گفته منتها تفاوت آن این است به پیغمبر گفته: خودت تصمیم بگیر، حرف آنها را فقط بشنو، خودت تصمیم بگیر، همان تصمیم خوب است یعنی چه؟ یعنی من به تصمیمت مستقیم کمک خواهم کرد ولی به مؤمن گفته نه، با هم صحبت کنید. من نظر صحیح را بین شماها خواهم گفت، به یک نفر معیّن نه چون پیغمبر که رفت. با مؤمنین صحبت کن هر چه مؤمنین تصمیم گرفتند، همان را اجرا کن. بعد از پیغمبر، تصمیم را به مؤمنین می‌سپارد. این مشورتی است که باید بکنید.

در این مشورت البتّه باید همه‌ی جهات را در نظر داشت مثلاً، هر فرزندی باید رعایت حال پدر و مادرش را و محبّت آنها را بکند. نباید علی‌رغم دوستی‌ای که بین‌شان هست، بدون نظر پدرش برود یک ازدواجی بکند، باید قبلاً با پدرش صحبت بکند و در واقع احترامی است. اینکه می‌بینید در آداب و رسوم هست که مثلاً در یک خانواده‌ی مردی که می‌خواهد ازدواج کند، می‌رود از بزرگتر خانواده می‌گوید: با اجازه‌ی شما می‌خواهم ازدواج کنم. البتّه «با اجازه‌ی این»، به‌عنوان تشریفات است ولی این تشریفات از همین دستور الهی آمده که کاری که بر خلاف میل پدر یا مادر باشد، انجام ندهد که راجع به پدر و مادر هم دیروز بود، صحبت کردم به‌نظرم.

من بارها در کلاس‌های درس که شروع کردم، با وجودی که ربطی نداشته، مثلاً کلاس درس ما راجع به تجارت بوده ولی من گفتم: رضایت پدر و مادر برای فرزند لازم است و گفتم من برای خودم تجربه کردم، رضایت پدر و مادر حافظ من است. ان‌شاءالله شماها هم همه، این رضایت را داشته باشید. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۵/۱۸)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید.